

صلح و همزیستی در اندیشه مولانا و پیام آن برای انسان امروز

چکیده

بشر مدرن امروز، در اثر حاکمیت بر کره هستی و دستاوردهای علمی و تکنالوجی، چنان در خود برتری بینی و غفلت غرق شده است که آنچه معنویت است به کلی از اندوخته ذهنش فرو ریخته است. عواملی همچون گرایش های پوچ فکری، تعصبات نژادی، ارزش قایل شدن بیش از حد به سودمادی، خود خواهی و خود بالا بینی، علت اصلی این بحران ها است.

در این مقاله و نوشتار به بهره گیری از مفاهیم اجتماعی بکار رفته در آثار مولانا این عارف سترگ پرداخته شده است و نتیجه گیری شده که اگر بشر امروزین، به توصیه های تربیتی و معنوی عارفانه این خداوند سخن و اندیشه که خود شاگرد راستین مکتب قرآن و اسلام است عمل نماید آنچه را که برای کمال خود طلب میکند میتواند در لابلای کلام و فریاد های انسان مدارانه این عارف وارسته بیابد.

کلید واژه ها: مولانا؛ زندگی مدرن؛ تساهل و مدارا، نرم خویی؛ صلح.

مقدمه

در روزگار امروزین، در روزگار خشم و خشونت و ضد محبتها و عاطفه ها، این ادبیات عرفانی ماست که نشان دهنده حقایق زندگی انسان هاست، عرفان ما، رسالتی را برای بهبود و اصلاح جامعه انسانی شعار میدهد تا انسان بتواند مسیر تکامل را با درستی ببیند و با پیروی از شاخصه های اندیشه های معنوی، برود بدان جایی که برای رسیدنش شکایت و حکایت دارد و برای شنیدن و گوش دادن به این شکایت ها و حکایت ها، سینه های شرحه شرحه از فراق را آرزو می کند و همواره مینالد که انسانم آرزوست. انسانی که در جهان امروزین زیست دارد، متوجه می شود که به نام رسیدن به تمدن و مدنیت، چقدر به ظلالت کشانیده شده و چقدر ذلیل اش ساخته اند. انسان امروزی با اندکی تأمل درمی یابد، در شرایطی که جز به جان هم انداختن انسان ها، از هم دور کردن قلب ها، و رسیدن به آرزوهای مادی و زود گذر که جز به آرام کردن شهوت ها و غرایز حیوانی چیزی در قبال ندارد گام گذاشته، لذا با جان و دل میکوشد و درصدد آن میشود تا دستی از غیب بدر آید و نوع بشر را به سوی کمال به سوی کنگره های عرش بکشاند. (پیترسون، ۱۳۸۸: ص ۱۳۲)

در عصر امروزین که زندگی انسانی وابسته به ماشین و تکنالوژی است، انسان ها با ذوق ها و سلیقه های متفاوت، جهان بینی ها و جهان نگری های دور از هم و با غلط فهمی های که بر سراسر هستی اش سایه افکنده و عرصه زندگی را برای او تنگ کرده است، نبرد اندیشه ها و دلهره از تعبیر گوناگون، اندیشه های انسانی را زیر سوال برده و چنانچه مشاهده می شود تمامی ویژگی های خالصانه انسانی همانند بشر دوستی، اعتلا و تکامل روحی انسان و در کل انسان مداری و انسان نگری زیر سوال رفته است و دارد آهسته آهسته این شیوه های زندگی انسانی که مدار اصلی انسانیت انسان را تشکیل می دهد به باد فراموشی سپرده شده است به امید و آرزوی رسیدن به انسانیت گم شده اش نفس می کشد و آرزو می کند یکباش باردیگر رهبرانی از جنس معنویت انسان ظهور کنند و باردیگر زندگی انسانی معنوی گم شده ی شان را دوباره احیا کنند.

فرضیه تحقیق

در لابلای اندیشه والا و عارفانه ی مولانای بزرگ ، امکانات رسیدن انسان به انسان شناختی و انسان سازی نهفته است و این انسان اندیشمند با طرح های که در رابطه به انسان و انسان سازی دارد راه های اصلی رسیدن انسان را به کمالات معنوی فراهم ساخته و توانسته است بستر مناسبی را برای امکان تشخیص یک نظام واقعاً انسانی ، در درون این جامعه سراسر لجن امروزی فراراه بشریت هموار سازد .

روش تحقیق

سعی شده با تکیه بر روش تحلیلی ، با جستجو در میان سیل خروشان اندیشه های انسانی مولانا ، گزینه های مختلف انسان مداری را استخراج نموده به معرض مطالعه خوانندگان عزیز قرار دهم . در تهیه این مقاله بیشترینه از روش تحقیق کتابخانه ای سود جسته ام .

اصل مقاله

پیام مولانا برای انسان امروز

مولانا در مکتب انسان ساز اسلام ، مکتبی که به گفته قرآن مجید دین رفق و مداراست و هیچگونه اکراه و اجباری در آن راه ندارد ، دینی که به فرموده قرآن کریم ، محبت و عشق و صلح خواهی ، موعظه و باهم زیستی و همدیگر پذیری در تمامی ابعاد آن تبلیغ شده است زیست کرده و نفس کشیده است. این سخنور بزرگ در قدم اول خود با تمام ابعاد وجودی اش این قواعد و اصول را تجربه کرده است و سپس لب لباب این اندیشه ها را در قالب زیبا ترین ابیات منظوم و سخنان منثور جا داده و برای انسان همه روزگاران شعار داده است و در هر نفسی که کشیده است با این اصول و قواعد انسان مدارانه نفس زده است و سروده است و سخن گفته است و از بشر خواسته است یکبار هم که شده این اصول و ارزش ها را در زندگی بکار بندد تا ببیند که آیا اصل انسانیت اش در معنویتش نهفته است یا در مادیت حیوان گونه اش ؟

« در آثار این عارف بزرگ با رویکردی چون: بی اعتنایی به دایره تنگ قوم اندیشی و تمرکز بر احساسات زلال انسانی که خود حاصل عبور از عواطف شخصی و اجتماعی اوست، مواجه میشویم که چگونه بر فردیت گرایی افراطی و عصیبت های نژادی و مذهبی، خط بطلان کشیده است. در جهان امروز که انسان از بحرانها و معضلات آشکار و پنهان رنج میبرد و شاید دلیل آن هم فراموش کردن حلقه واسط خود با دنیای آرمانی خویش است و در نتیجه این تفکر و عمل، قدم به قدم از مدار اندیشه، زیباشناسی و میراث های معنوی خود دور شده است.» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳: ص ۹۹).

در این نوشتار بصورت خلاصه گونه به این جلوه های فکری مولانا پرداخته شده است :

الف: خود آگاهی (شناخت خود)

مولانا، با مطالعه که در آفاق و انفس زندگی انسانی داشته است درک نموده که انسان استعداد عالی رسیدن به کمال را داراست و میتواند از همین راه ، مقام خلیفه الهی و اشرف مخلوقاتی را بدست آورد ، چون خود می داند که تنها این مقامات ، کسوت زینده اندام اوست ، اما چون به این وطن خاکی خو گرفته است و اسیر تعلقات مادی و زمینی گردیده است پس در زندان تن اسیر مانده و در سراچه ترکیب تخته بند تن گردیده است . مولانا معتقد هست که انسان در چنبره خیالات و توهمات ، دچار یک سلسله محدودیتها و تعصب ها و تنگناها شده است . این عوامل باعث شده است که انسان با زندگی کردن در چنین محدوده تنگ و محصور شده چنان به سر در گمی گرفتار آید

که خویشتن خویش را گم کرده و در کویر آباد ضلالت و گمراهی هبوط کرده است و هراز گاهی تلاش ورزیده است تا مگر به سرمنزل مقصود راهی یابد، مگر با کدام توشه؟ مولانا می گوید:

صد هزاران فضل داند از علوم
جان خود را می نداند آن ظلوم
داند او خاصیت هر جوهری
در بیان جوهر خود چون خری

(مثنوی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۹، ب ۲۶۴۸)

مولانا به انسانی که باور دارد زندگی فقط برای تکنولوژی و صنعتی شدن بوجود آمده است، توصیه میکند که این مقوله اگر چه، مفهوم نابابی نیست اما در صورتی برای انسان موفقیت و فلاح را بار می آورد که نخست گره هستی انسانی را بگشاید و باعث خودشناسی انسان شود ورنه تنها ماشینی زندگی کردن کاری عبث و بی حاصلی خواهد بود و عقده بی را از عقده بی نخواهد گشود:

در گشاد عقده ها گشتی تو پیر
عقده چندی دگر بگشوده گیر
عقده کان بر گلوی ماست سخت
که بدانی که خسی یا نیک بخت

(همان: ج ۵، ص ۶۲، ب ۵۶۱)

از مفهوم این ابیات چنین می توان دریافت که مولانا خواسته است برای بشر امروزی تفهیم کند که خود شناسی یکی از لوازمات حل مشکلاتی است که امروزه در زندگی شان سایه افکنده است؛ زیرا به باور مولانا اگر انسان به خودشناسی برسد در خواهد یافت که تمامی شادی ها و شادکامی هایش در درون خودش نهفته است و او باید این موهبت را در ضمیر خودش جستجو کند، ضمیرش را خانه تکانی کند و قلبش را برای تجلی رحمت حق شستشودهد؛ زیرا به قولی عارفی: «رحمت حق ناگاه رسد مگر بر دل آگاه رسد:

چه عروسیست در جان، که جهان ز عکس رویش
چو دو دست نوعروسان، ترو پرنگار باشد

(دیوان شمس، ۱۳۶۹: غ ۱۶)

و یا در مثنوی به وضوح به این مطلب چنین اشاره دارد:

راه لذت از درون دان، نه برون
و آن دگر در باغ، ترش و بیمراد
ابلهی دان جستن قصرو حصون
آن یکی در کنج مسجدمست و شاد

(مثنوی، ۱۳۷۸: ب ۳۴۱۹-۳۴۲۰)

ب: توصیه به صبر و نرمخویی

درنگرش این عارف سترگ پیرامون ابعاد گوناگون مسایل اجتماعی بیشتر به این دو گونه باید توجه کرد:

۱- تأسیس آرمان شهر انسانی

۲- ساختار جامعه واقعهگرا

برای نیل به این دو اصل باید بامدارا و نرم خویی رفتار کرد؛ قران مجید خطاب به پیامبر(ص) فرموده است، ترجمه (ای پیامبر اگر سختگیر و نامهربان بودی، مردم از دور تو پراکنده میشدند. (آل عمران / ۱۵۹) از دید مولانا باید آنچه می گوئیم نرم باشد، صواب بگوئیم و نرمش داشته باشیم و نرم گویی را پیشه ی خود قرار دهیم :

موسیا رو پیش فرعون زمن	نرم باید گفت قولاً لئناً
آب اگر در روغن جوشان کنی	دیگدان و دیگ را ویران کنی
و سوسه مفروش درعین الخطاب	نرم گو اما مگو غیر صواب

(مثنوی، ۱۳۷۸: ج ۴، ب ۱۷)

بدین وسیله به انسان معاصر میفهماند که مدارا، از مصادیق خوشخویی و ادب محسوب میشود و تحمل بی ادبان، از جلوه های خوش خلقی انسان است، این بخش ارزشمند گفته های مولانا مصداق همان آیه کریمه (و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) می باشد:

ای مسلمان خود ادب اندر طلب	نیست الا حمل از هر بی ادب
هر که را بینی شکایت میکند	که فلان کس راست طبع و خوی بد

(همان، ۱۳۷۸: ج ۴، ص ۳، ب ۷۷۱)

از نصایح مولانا می توان چنین نتیجه گرفت که یگانه راه کامیابی انسان در حسن رویه و حسن روش با دیگران نهفته است و اگر بخواهیم در بنجامت انسانی با هدف و مرام انسانی زندگی نماییم پس باید با دیگران با حسن خلق و معاشرت رفتار کنیم ؛ زیرا :

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر	به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را
---------------------------------	----------------------------------

(حافظ، ۱۳۷۸، ص ۵)

ج: دعوت به آرامش و پرهیز از ناامنی

انسان امروز با تمامی اکتشافات و پیروزی های علمی که بدست آورده است ، خود متوجه هست که چه بلای نادرمانی را مبتلاست ، بشر امروزه از هر آن چه دردسترس دارد از منابع طبیعی و غیر طبیعی ، دنیا را برایش خیلی وحشتناک ساخته است ، از این منابع سلاح های کشتار جمعی آفریده است ، جنگ هارا رواج داده است و بذر آدم کشی و انسان کشی را خودش در سرزمین آرزوهایش شخم زده است. پس به باور مولانا ، آرامش در زندگی انسانی از گمشده های انسان مدرن امروزی به شمار می رود و برای رسیدن انسان به این گمشده هایش باید به این مسایل توجه کند:

۱-مدارا و تساهل

مولانا بارها در مثنوی به مدارا و حلم و تساهل اشاره دارد و گاهی واژه مدارا را به معنی اخص کلمه و به معنای عدم اعمال ابزار تندی و خشم در قبال رفتار نادرست انسان های رنجور به کار می برد :

چون بسازی با خسی این خسان	گردی اندر نور سنت ها رسان
---------------------------	---------------------------

کانیا رنج خسان، بس دیده اند

از چنین ماران بسی پیچیده اند

(مثنوی، ۱۳۷۸، ج ۶ ص ۵۰ ب ۲۱۴۹)

۲- پرهیز از فردگرایی و خودخواهی

مولانا فرد گرایی و خودخواهی را به تکبر و غرور منفی انسانی تشبیه میکند، او میداند که آزادی های بی حد و حصر، کنش ها و واکنش های حیوانی را در وجود انسان بیدار میسازد و نفس حیوانی و غرایز و شهوات شیطانی را بیدار میسازد، زیرا در درون انسان سه نفس همواره بیدار است و هر کدام به هر سویی انسان را میکشاند:

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی دراست در شمار آن چه باشی آن شوی روز شمار

(سنایی، ۱۳۸۲: ص ۸۱)

مولانا میخواهد برای انسان همه زمانه ها بفهماند که هیچ عیبی در این عالم هستی جا ندارد و ما نباید به چشم عیب جویی به این و آن نگاه کنیم. جهان ما صاف و بی آرایش و منزله از هر خطاییست، بر ماست که کدام پدیده را زیبا ببینیم و کدام پدیده در نظر ما نا زیباست، هر چه را زیبا ببینیم زیبا خواهد بود پس چه زیباست که شیشه های سیاه بینی و سیاه اندیشی را از مقابل دیدگان مان دور بگذاریم تا همه ذرات هستی زیبا و زلال به نظر برسند:

پیش چشمت داشتی شیشه کبود زان سبب عالم، کبودت مینمود

(مثنوی، ۱۳۷۸: ج ۱ ب ۱۲۲۹)

در اندیشه او تکبر و خودخواهی، ریشه اصلی سختگیری های نابخردانه و تعصب های ناروا می باشد:

از تکبر جمله اندر تفرقه مرده از جان، زنده اند از مخرقه
این تکبر، زهر قاتل دان که هست از می پر زهر شد آن گیج مست
چون می پر زهر نو شد مدبری از طرب یکدم بجنابند سری

(همان، ۱۳۷۸: ج ۴ ب ۲۰۳۲ - ۲۰۳۴)

او به انسان امروزی پند می دهد، تا تکبر و خودخواهی را که از بدی های خوی شیطانیت از خود براند و میخواهد بگوید که راز اصلی رانده شدن انسان از درگاه رحمت الهی همان تکبر و خود پسندی او بود که او را مجبور ساخت تا از اطاعت حق سر باز بزند و تکبر بورزد:

زلت آدم ز اشکم بود و باه و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
لاجرم او زود استغفار کرد و این لعین از توبه استنکار کرد

(همان، ۱۳۷۸: ج ۴، ص ۲۱ ب ۵۲۰)

توصیه مولانا به ابنای بشرواز جمله نسل معاصر ما این است که برای پرهیز از خودخواهی و خودپسندی ها، محبت و عشق را در خود نهادینه کنیم و به مدد این نوشداروی جان ها، ریشه همه روان پریشی های جامعه را بخشکانیم تا همواره نغمه روح بخش عشق، روح و روان ما را طراوت معنوی بخشد :

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

(همان، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۴، ب ۲۳)

راهبردهای دیگر مولانا پیرامون کسب آرامش معنوی افراد را میتوان اینگونه به اختصار بیان داشت:

۱- مشورت و بهره مندی از آراء و عقاید درست پیران و خردمندان :

ز آنکه با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی و بد گفت شد

(همان، ۱۳۷۸: ج ۱ ص ۲۰)

۲- پرهیز از همنشینی و مصاحبت با افراد بد که دل‌های شان لانه شیطان و ضمیر شان کاشانه دیو و اهرمن است ، که هر لحظه دیو های نهاد شان هم خود آنانرا به گمراهی می کشاند و هم ندیمان شان را به بیراهه می برد:

آدمی خوارند اغلب مردمان از سلام علیک شان کم جو امان
خانه دیو است دل های همه کم پذیراز دیو مردم دمدمه

(همان، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲، ب ۲۵۱)

۳- قدر انسان بودن مانرا بدانیم و هرگز بر انسانیت دیگران نتازیم و از کمال وجودی خود و کرامت ذاتی دیگران غافل ننماییم :

روز در خوابی مگو این خواب نیست سایه فرع است اصل جزمهتاب نیست

(همان، ۱۳۷۸: ج ۳، ب ۱۷۳۵)

۴- پرهیز از کینه ورزی : مولوی مانند یک روانشناس، بر رموزات درونی انسان ها و توده های مردم آگاه است ، احساسات منفی را درک می کند ، داغ های که توسط کینه توزی ها بر پا شده اند را شناسایی میتواند ، زخم زبان ها را می شناسد ، قضاوت های نادرست را که عامل بدترین جنگ ها و فجایع شده است را ریشه یابی می کند و یگانه راه آرام ساختن چنین منابع فساد را فقط و فقط در مهر ورزیدن صلح خواهی ، بخشش کردن و آرامش خلاصه می کند :

ای برادر صبر کن بردرد نیش تاره ای از نیش نفس گیر خویش

(همان، ۱۳۷۸: ج ۱، ب ۳۰۰۲)

۵- نیکی به خلق به صلح می انجامد: از جمله عواملی که باعث استحکام صلح و آشتی میان طبقات اجتماعی می گردد، عمل به احسان و نیکی با بندگان خداست به سیاه و سفید و به کوچک و بزرگ. این احسان و نیکی پدید آورنده صلح بین انسان هاست که نتیجه آن نه تنها عاید دیگران که به خود ما نیز برمی گردد. دشمنی را میزداید و حسادت ها و تنگ نظری ها و تعصبات را فروکش می کند:

خیر کن با خلق، بهر ایزدت
یا برای راحت جان خودت
تا همواره دوست بینی در نظر
در دلت نباید ز کین ناخوش صور

(همان ، ۱۳۷۸ : ص ۵۴۵ ، ب ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰)

مولانای عارف به فرهنگ و تمدن بشریه خوبی آگاه هست و ما را از فریب همه شگردهای مدرن شیادان امروزی، به خوبی برحذر میدارد، سبک دشمنی های مدرن را به خوبی میشناسد و از فراخوان ها و استقبال هایی که باعث جدایی انسان از مقام انسانیت شده، هشدار میدهد؛ حتی به نیرنگ های در لباس علم و حکمت که در نوع خود از خطرناکترین مکرهاست و دارندگان این دست نیرنگ هارا که بود و نبودشان یکسان نیست، به نحوی میشناساند و یادآوری میکنند که شگردهای جدید دشمنی که جای شمشیرهای عریان را گرفته است، بسی خطرناکتر و زهر آگینتر است:

حرف حکمت از زبان ناحکیم
حله های عاریت دان ای سلیم
گرچه دزدی، حله ای پوشیده است
دست تو چون گیرد او، بریده است

(همان ، ۱۳۷۸ : ج ۴ ، ص ۴ ب ۶۷۳)

نتیجه

نتیجه مطالعه این نوشتار در حقیقت ارایه پاسخ های است به این پرسش ها:

این عارف بزرگ کیست و از کدام مکتب سبق گرفته است و در کدام کوره آبدیده شده است که سخنش دیروز و امروز هستی بشر را باهم گره زده است؟ مگر چه دارد که کلامش بر دل های بشر می نشیند و چه دردی در نوای دل انگیز این بزرگ سخنور عالم انسانی نهفته است که حتی انسان امروز نیز از پژواک ناله های پرشورش به وجد می آید؟

آن چه را میتوان منباب پاسخ به این پرسش ها عنوان کرد این که، کلام مولوی چنان عمیق و انسانی مطرح شده که می تواند به بسیاری از نیازمندی های انسانی جوابگو باشد از جمله به این خواست ها و امیالی که امروزه به گم شده انسان مبدل شده است:

الف- تأکید بر ارزش انسان بودن و این که درک کنیم که همه انسان ها با هم برابر اند و هیچ کس بر کسی تفوق ندارد مگر در تقوی.

ب- تأکید بر مدارا، صلح خواهی، نرمش نشان دادن، بر دیگران محبت کردن، همدیگر پذیری، ترک غرور و تکبر و منیت، عدم تعصب به هر نوعی که عرضه شود و احترام به عقاید و آرای دیگران و احترام به کرامت انسانی همه اهل بشر در هر رنگ و نژاد و مذهب و فلسفه و بینشی که هستند.

۱. قرآن مجید.
۲. ابراهیمی دینانی، غلام حسین (۱۳۸۳) دفتر عقل و آیت عشق. تهران: مرکز.
۳. پیترسون، مایکل و دیگران (۱۳۸۸) عقل و اعتقاد دینی. ترجمه احمد نراقی. تهران: طرح نو.
۴. حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۸) دیوان حافظ، شرح ابیات عبدالعظیم ادیب برومند. تهران: آگاه.
۵. سنایی، ابوالمجد مجدود. (۱۳۸۲) دیوان سنایی، تصحیح و تعلیقات علی محمد صابری. تهران: عرفان.
۶. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۹) دیوان کبیر مولانا، مقدمه و شرح ابیات: بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیر کبیر.
۷. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۸) مثنوی معنوی، تصحیح نیلکسون. تهران: امیر کبیر.